

پول در فرهنگ مدرن

نوشته گئورگ زیمل
ترجمه یوسف باذری

اگر در جامعه‌شناسی بخواهند تفاوت میان دورهٔ مدرن و قرون وسطا را به ایجاز بیان کنند، می‌توانند چنین بیان کنند: در قرون وسطا شخص عضوی بود که به اجتماع یا شهر یا انجمن فئودالی یا صنعتی تعلق داشت. شخصیت او با گروه‌های ذینفع واقعی یا محلی گره خورده بود و سرشت این گروه‌ها را نیز مردمی تعیین می‌کردند که از آنها مستقیماً پشتیبانی می‌کردند. مدرنیته این همشکلی را نابود کرد. مدرنیته از یک‌سو شخصیت را به حال خود وا گذاشت و به آن آزادی حرکت ذهنی و جسمانی بی‌سابقه‌ای داد و از سوی دیگر عینیتی بی‌مانند به محتوای عملی زندگی بخشید. قوانین درونی اشیا از رهگذر تکنولوژی در سازمانهای گوناگون و کارخانه‌ها و جزف روزبه‌روز سلطه یافتند و مهر شخصیت فردی از آنها زدوده شد درست همان‌طور که تصویر ما از طبیعت از هر نوع نشان انسانی تهی گردید و ما نظمی عینی را بر طبیعت تحمیل کردیم. بنابراین مدرنیته، ذهن (سوژه) و عین (ابژه) را متقابلاً به هم وابسته کرد تا هر یک بتواند نابتر و کاملتر راه تحول خود را بیابد. در این مقاله هدف من این است که تأثیر اقتصاد پولی را بر دو طرف این جریان افتراقی بررسی کنم.

قبل از اواسط قرون وسطا در آلمان رابطهٔ شخص و داراییش دو صورت داشت. در ایام قدیمتر مالکیت زمین منشأ اقتدار و مقام شخص بود، این اقتدار از عرصهٔ میثاقهای شخصی شروع و به بازار محلی Market community ختم می‌شد که شخص در آن داد و ستد می‌کرد. با رسیدن قرن دهم مالکیت شخصی زمین از بین رفت و تمام حقوق شخصی به مالکیت مستغلات Real property وابسته گردید.

به هر تقدیر در هر دو صورت، وابستگی محلی شدیدی میان شخص و دارایی وجود داشت. به عنوان مثال در اجتماع کشاورزان و اسال که تیول Tenure فتودالی شخص بر یک «هاید»* زمین باعث می شد تا او به عضویت کامل آن اجتماع درآید، اگر شخصی در خارج از اجتماعی که شخصاً به آن تعلق داشت دارای یک هاید زمین بود، فاقد زمین محسوب می شد، در حالی که اگر شخصی در داخل اجتماع دارای زمین بود اما شخصاً به آن تعلق نداشت (شهروند آزاد و شهرنشین burgher و صنعتگر و جز آن) می بایست نماینده‌ای تعیین کند که آن نماینده شخصاً با لرد فتودال بیعت کند و حقوق و وظایف عضو را به عهده گیرد.

اقتصاد پولی و وابستگی شخص و روابط مادی را که مشخصه اقتصاد تهاتری است از میان برد. اقتصاد پولی، مدام میان شخص و شی‌ای خاص ارزشی پولی را حائل می کند، ارزشی که کاملاً عینی و ذاتاً فاقد هر نوع کیفیت است. این اقتصاد با واسطه شدن میان شخص و دارایی، فاصله گرفتن آنها را از یکدیگر سرعت می بخشد و عناصر شخصی و محلی را - که قبلاً شدیداً به یکدیگر وابسته بودند - چنان از یکدیگر جدا می کند که شخص بتواند در برلین درآمد حاصله از سود شرکتهای راه آهن امریکایی و رهنهای نوروژی و معادن طلای آفریقایی را دریافت کند. این نوع دارایی از راه دور که ما امروز وجود آن را بدیهی می انگاریم فقط از زمانی میسر شد که پول هم به عنوان عاملی پیونددهنده و هم به عنوان عاملی جداکننده میان مالک و ملک قرار گرفت.

با این حساب پول، در مالکیت اقتصادی جنبه‌ای غیرشخصی impersonality به وجود آورد که قبلاً ناشناخته بود و به همین نسبت باعث عدم وابستگی و استقلال روزافزون شخصیت شد، رابطه شخصیت با جمعیتها نیز به همین گونه تحول پیدا کرد. اتحادیه صنفی قرون وسطایی تمام ابعاد زندگی شخص را دربر می گرفت، اتحادیه صنفی ناساجان اتحادیه افرادی نبود که در پی منفعت صرف صنعت ناساجی باشند، بلکه جامعه‌ای زنده بود که ابعاد شغلی و دینی و اجتماعی و سیاسی و جز آن را دربر می گرفت. منافعی که حول آن جمعیتی قرون وسطایی گرد می آمد فی نفسه مطرح نبود. این جمعیت مستقیماً با اعضایش پیوند داشت و این اعضا بدون داشتن حقی در آن جمعیت مستحیل شده بودند.

اقتصاد پولی، در تقابل با این وحدت، جمعیت‌های بی شماری خلق کرده است که یا از اعضایشان فقط تقاضای مشارکت مالی می کنند یا فقط روابط پولی با آنان دارند. به این روش، از

یک سو ممکن می‌گردد که اهداف سازمانها کاملاً عینی شوند و آنها تماماً خصوصیت تکنیکی پیداکنند و هر نوع مهر شخصی از آنها پاک شود و از سوی دیگر، ذهن (سوژه) از هر نوع تعهد محدودکننده آزاد می‌گردد زیرا با کل شخصیت خود به سازمان متصل نیست بلکه پیوند اساساً پولی با آن دارد، یا پول می‌دهد یا پول می‌گیرد. از آنجا که نفع فرد شرکت‌کننده در انجمن فقط پولی است، پول مستقیم یا غیرمستقیم به عنوان لایه‌ای عایق میان کلیت عینی انجمن و کلیت ذهنی شخص قرار می‌گیرد همان‌طور که میان مالک و ملک قرار گرفته بود. این امر هم به تحولات جدید و هم به استقلال این دو از یکدیگر میدان می‌دهد. اوج این تحولات، شرکت سهامی عام است که فعالیتش کاملاً مستقل از سهامدار فردی است و این سهامدار نمی‌تواند در آن تأثیر بگذارد و شرکت نیز شخصاً به هیچ وجه کاری به کار سهامدار فردی ندارد الا این که وی دارای مقداری سرمایه است.

پول به سبب داشتن ابعاد غیرشخصی و بی‌رنگ - که در قیاس با سایر ارزشهای خاص، ویژه پول است و اگر ما خواستار همین نوع تحول فرهنگی باشیم باید پیوسته رشد یابد - جایگزین چیزهای بسیاری شده است که در حال افزایشند و خدمات بی‌شماری را انجام داده است. این امر باعث آن شده است که افراد و گروههایی به وجود آیند که به جز این فعالیت در سایر جنبه‌ها اعتقاد تام به جدایی از یکدیگر دارند. بنابراین خط رابطنی میان عناصری از زندگی کشیده شده که ارتباطی با هم ندارند. من فقط دو مثال ذکر خواهم کرد که به نظر من به خوبی نشان می‌دهند که چگونه پول قادر است از یک سو منافع را وحدت بخشد و از سوی دیگر باعث جدایی آنها شود. بعد از سال ۱۸۴۸ در فرانسه سندیکای اتحادیه‌های کارگران از صنفهای گوناگون تشکیل شد و قرار شد اتحادیه‌ها سهم خود را به حسابی واریز کنند در نتیجه سپرده بانکی مشترکی تشکیل شد که امکان خریدهای جزیی و وام‌دادن و جز آن را فراهم می‌ساخت. به هر تقدیر هدف یقیناً آن نبود که تمام اعضای اتحادیه‌ها را در یک اتحادیه بزرگ گرد آورند، بلکه هر اتحادیه‌ای بنا بود که سازمان ویژه خود را حفظ کند. این مثال بدین جهت روشنگر است که در آن زمان کارگران شوقی واقعی به تشکیل اتحادیه داشتند. اگر آنها آشکارا وحدت را که امری طبیعی می‌نمود رد می‌کردند باید دلایلی ویژه و قوی برای اکراه خود می‌داشتند - در عین حال آنها توانستند وحدت منافعشان را که به هر تقدیر از رهگذر مالکیت مشترک صندوق پول حاصل آمده بود، تأمین کنند. مورد دوم، موفقیت‌های جامعه گوستاوس آدلفوس Gustavus Adolphus است که جامعه بزرگی بود برای پشتیبانی از کلیساهای پروتستان. این جامعه اگر به کمک خصلت عینی سرمایه‌گذاری پولی، تفاوت‌های فرقای سهام‌گذاران را بی‌رنگ نمی‌کرد، به وجود نمی‌آمد. اما پول

ممکن ساخت که این جامعه با شرکت کلیساهای لوتری و اصلاح طلب و وحدت طلب خلق شود. کلیساهایی که نمی‌توانستند در سازمان دیگری مشترکاً دست به اقدام زنند. پول به عامل آرمانی وحدت تبدیل شد و احساس همبستگی در میان اعضای این فرقه‌ها را قوت بخشید. به‌طور کلی می‌توان گفت که اتحادیه کارگری و موفقیت‌های عظیم آن فقط به سبب پول ممکن شده است. این نوع سازمان که در قرون وسطا کاملاً ناشناخته بود اشخاص را بدون آنکه شخصاً همدیگر را بشناسند برای دست‌زدن به عمل خاصی وحدت می‌بخشد. تا آنجا می‌دانیم پول یگانه‌ابزاری است که موفق به ایجاد وحدتی شده است که هر چیز شخصی و ویژه را حذف می‌کند، نوعی از وحدت که ما امروز وجودش را بدیهی می‌انگاریم اما نشان یکی از تغییرات و پیشرفتهای عظیم فرهنگی است.

بنابراین هرکس که در باره تأثیر بیگانه‌ساز و جداکننده معاملات پولی ناله می‌کند نباید مطالب زیر را فراموش کند. پول را ضرورتاً باید مبادله کرد و ارزشهای کاملاً مشخص را در برابر آن دریافت نمود به همین سبب پول قیودی بسیار محکم در میان اعضای محافل اقتصادی به‌وجود می‌آورد و از آنجا که خود نمی‌تواند مستقیماً مصرف شود مردم را به مردمان دیگر ارجاع می‌دهد، مردمانی که می‌توانند مواد مصرفی را عرضه کنند. به این شیوه، فرد مدرن به عرضه‌کنندگان و منابع عرضه بیشتری از شهروند آلمان کهن یا سرف بعدی دسترس دارد. وجود او در هر لحظه به صدها ارتباطی که منافع مالی به‌وجود می‌آورد وابسته است، بدون این ارتباطها وی همچون عنصر اندام زنده‌ای است که از جریان مواد حیاتی آن جدا مانده باشد.

آنچه باعث می‌شود در زندگی مدرن با هم ارتباط یافت و یکدیگر را رشد داد بیش از هر چیز دیگر تقسیم کار است که در نظام مبادله تهاتری امکان پیشرفت آن بسیار اندک و ابتدایی است. زیرا در صورت فقدان استاندارد مشترک برای اندازه‌گیری اشیا و کیفیات کاملاً متفاوت چگونه می‌توان ارزشهای تولیدات متفاوت را با یکدیگر سنجید؟ چگونه مبادله می‌تواند راحت و آسوده انجام گیرد اگر هیچ‌نوع وسیله مبادله‌ای نباشد که بتواند هر نوع تفاوتی را بسنجد، وسیله‌ای که بتوان هر نوع محصولی را به آن، و آن را به هر محصولی تبدیل کرد. پول با میسر ساختن تقسیم تولید لاجرم مردم را به یکدیگر پیوند می‌دهد، زیرا همواره کسی برای دیگری کار می‌کند و فقط کار همگان قادر به خلق اقتصادی همه‌جانبه است که بتواند تولید یک‌جانبه فردی را تکمیل کند. بنابراین پول است که نهایتاً در میان مردم پیوندهای بس بیشتری از جمعیت‌های فئودالی یا وحدتهای تصادفی که رمانتیکهای صنفی آن را بسیار می‌ستودند، ایجاد می‌کند.

دست‌آخر، پول مبنای مشترک گسترده‌ای را برای منافع تمام مردم پی‌ریخت که در اقتصاد تهاتری امکان به‌وجود آمدن آن نبود. پول اساس مشترکی برای آن‌گونه تفاهم و همسو کردن جهت‌ها فراهم کرد که در پوشاندن جنبه‌های انسانی کاملاً مؤثر افتاد، پدیده‌ای که تأثیری بسیار در تاریخ فرهنگی و اجتماعی قرن پیش گذاشت. چنین پدیده‌ای در امپراتوری رُم نیز ظاهر شد، هنگامی که در آنجا اقتصاد پولی کاملاً استقرار یافت.

گفته‌اند که پول به‌طور کلی رابطه‌ای کاملاً جدید میان آزادی و وابستگی به‌وجود آورد - این امر از آنچه تا به حال گفته شد باید روشن شده باشد - نیز گفته‌اند که پول نزدیک می‌کند و ادغام می‌سازد، این امر نتایج خاصی برای فردیت و احساس وابستگی شخصی دارد و میدان عمل وسیعی برای آن باز می‌کند. شخص در دورانهای اقتصادی اولیه به عده بسیار قلیلی وابستگی دوجانبه داشت، اما این عده قلیل از نظر فردی بسیار شاخص و تعیین‌کننده بودند، امروز ما به مراتب بیشتر به عرضه‌کنندگان وابسته‌ایم اما اغلب و بسته به میل افرادی را که با آنها مراد می‌کنیم عوض می‌کنیم. ما بسیار بیشتر از قدیمها از عرضه‌کنندگان خاص مستقل هستیم. به‌راستی همین‌نوع روابط است که فردگرایی قدرتمندی به‌وجود می‌آورد. زیرا آنچه مردم را از یکدیگر بیگانه می‌سازد و آنان را وادار می‌کند فقط به خود متکی باشند جدایی و انزوای از دیگران نیست، بلکه گمنامی دیگران و بی‌اعتنایی به فردیت آنان است یعنی داشتن رابطه‌ای با مردم بدون توجه به این‌که در هر مورد خاص چه کسانی هستند. در مدرنیته، برخلاف ایامی که هر نوع رابطه خارجی با دیگری لزوماً حالت شخصی داشت، اقتصاد پولی خط روشنی کشیده است میان فعالیت اقتصادی عینی شخص و سلیقه فردی او یعنی خود واقعی او که کاملاً از روابط خارجی کنار می‌کشد و به این شیوه بیش از همیشه متوجه درون می‌شود.

جریان فرهنگ ظاهراً به دو شاخه مخالف تقسیم می‌شود: در یک‌سو، هم‌سطح‌سازی و برقراری تساوی و آفریدن حلقه‌های اجتماعی بزرگتر از رهگذر پیوند دادن بعیدترین چیزها در وضعیتهای برابر، و از سوی دیگر، آفریدن فردی‌ترین چیزها و عدم وابستگی شخص و استقلال تحول وی. اقتصاد پولی هر دو گرایش را تقویت می‌کند و دو امکان به‌وجود می‌آورد: ۱ - نفعی کاملاً عمومی، و ابزاری یکسان برای پیوند دادن و ارتباط برقرار کردن ۲ - فردی شدن و رعایت کامل و آشکار احتیاطهای فردی و آزادی شخصی.

نکته آخر نیاز به شاهد و مدرک بیشتری دارد. درخواست و یا پرداخت پول در ازای خدمات همیشه ابزاری برای تقویت آزادی شخصی تلقی شده است. به همین سبب قانون کلاسیک رمی اجازه می‌داد که کسی که متمهد به پرداخت خاصی است بتواند حتی با وجود مخالفت

در یافت‌کننده از پرداخت جنسی خودداری کند و از پول استفاده نماید. این قانون تضمین می‌کرد که کلیه تعهدات شخصی را بتوان با پول انجام داد. این ماده، سند آزادی شخصی در حیطه حقوق مدنی به‌شمار می‌رفت.

آزادی سرف‌ها اغلب در همین سو پیش‌رفت. به‌عنوان مثال، صنعتگران وابسته تیول قرون وسطا آزادی خود را به تدریج به دست آوردند نخست خدمات آنها محدود شد و سپس به امر خاصی معطوف گردید و در پایان به مالیات پولی مبدل شد. بنابراین زمانی که در انگلیس از قرن سیزدهم به بعد اجازه داده شد که دستمزد سربازان و کارگران را با پول پرداخت کنند قدمی بزرگ به سوی آزادی برداشته شد. همچنین یکی از مهمترین قدمهایی که جوزف دوم برای آزادی دهقانان برداشت این بود که به آنان اجازه داد یا واقع از آنان خواست که بیگاری موظف و تعهدات جنسی خود را به شکل مالیات پولی بپردازند. نشان دادن مالیات پولی به جای ارائه خدمات بلافاصله فرد را از بندگی و اسارت خاصی که این نوع ارائه خدمات بر وی تحمیل کرده بود رها و آزاد ساخت. مالک دیگر حق استفاده از عمل شخصی مستقیم را نداشت بلکه چشم به نتیجه غیرشخصی چنان عملی دوخته بود. با پرداخت پول شخص دیگر خود را ارائه نمی‌کند بلکه چیزی را عرضه می‌کند که هیچ رابطه شخصی با او ندارد.

اما به همین دلیل نشان دادن پرداخت پولی به جای ارائه خدمات می‌تواند خصوصیتی تحقیرآمیز نیز داشته باشد. محرومیت حقوق متحدان آتنی از زمانی شروع شد که آنها به جای ارائه کشتی و سلاح پول به آنتیان پرداختند. دست‌آخ‌رهایی ظاهری از تعهدات شخصی به قطع فعالیت سیاسی آنان منجر شد و آنان اهمیتی را که به لحاظ ارائه خدمتی خاص یعنی فراهم آوردن نیروهای نظامی داشتند از دست دادند. اغلب با گسترش اقتصاد پولی از این امر غفلت می‌کنند که خدماتی که خریداری می‌شوند غالباً اهمیت و جنبه‌های بارز کمتری دارند و این جنبه‌ها نیز اغلب به فراموشی سپرده می‌شوند.

در یافت پول نیز همان معنای دوگانه‌ای را پیدا می‌کند که پرداخت پول پیدا کرده بود. آدمی از یک سو با تبدیل دارایی به پول احساس نوعی آزادی می‌کند. به کمک پول می‌توانیم ارزش داراییمان را به هر شکل دلخواه منتقل کنیم در صورتی که قبلاً شکل خاصی داشت. پولی که در جیب داریم به ما آزادی می‌بخشد، در حالی که قبلاً دارایی خاص ما را مقید ساخته بود که از آن محافظت کنیم و آن را ثمربخش سازیم. اما از سوی دیگر، شگفتا که اغلب همین آزادی به ملال آوردن زندگی و سست شدن آن نیز منجر می‌گردد. به همین سبب همان قانونی که جایز شمرد که خرید خدمات دهقان با پول انجام گیرد، وابستگی اجباری دهقانان به زمین را ملغی

کرد. البته به نظر نمی‌رسد که اگر ارباب حقوق دهقان را بر زمین با قیمت مناسبی بخرد (تا آن را به املاک خود اضافه نماید) ظلمی در حق دهقان مرتکب شده باشد. اما به هر تقدیر برای دهقان زمین چیزی بیش از ارزش دارایی است. زمین برای دهقان یعنی امکان عمل مفید و مرکز علائق و آرزوها و واقعیتهای عملی که به زندگی جهت می‌دهد. دهقان با از دست دادن زمین هدف زندگی خود را از دست می‌دهد و در قبال آن ارزش زمین را به شکل پول دریافت می‌کند. الفای وابستگی دهقانان به زمین در قرن گذشته به‌راستی آزادی زودگذری به آنها عطا کرد اما آنها را از چیز ذی‌قیمتی محروم ساخت که به آزادی ارزش می‌بخشید: موضوعی پایدار که هدف فعالیت شخصی باشد.

این امر در مورد فرهنگی که به پول گرایش دارد مثل فرهنگ متأخر آتن و رُم و دنیای مدرن جای تأمل دارد. از آنجا که در برابر بسیاری چیزها پول پرداخت می‌کنند و چیزهای بسیاری با پول به دست می‌آیند و به همین لحاظ پول به چیزی ثابت در میان فعالیت‌های متنوع مبدل می‌شود، آدمی فراموش می‌کند که اغلب حتی در میان اشیایی که به شکل اقتصادی مبادله می‌شوند هنوز جنبه‌هایی وجود دارد که پول مبین آنها نیست. چه به سهولت می‌توان باور کرد که هر چیزی دارای معادل کامل و دقیق ارزش پولی باشد. این باور ریشه عمیق خلجانات و ناآرامیها و ناخرسندیهای زمان ما است. از رهگذر اقتصاد پولی سرشت کیفی اشیا اهمیت روانشناختی خود را از دست می‌دهند و نیاز مستمر به محاسبه ارزش پولی سبب می‌شود که همگان فکر کنند این نوع ارزشگذاری یگانه شیوه معتبر است. مردم ارزشهای خاص اشیا را که نمی‌تواند با پول بیان شود نادیده می‌گیرند. باید تاوان این امر را پرداخت: آدمیان مدرن حس می‌کنند که جوهر و معنای زندگی پی‌درپی از دست آنان می‌گریزد و رضایت بردن از امر خاص نادرتر می‌شود و عملاً هیچ تلاش و کوششی به زحمتش نمی‌آورد. نمی‌خواهم بگویم که دوران ما کاملاً در این نوع نحوه نگرش گرفتار آمده است، اما از زاویه‌ای که ما می‌نگریم با اطمینان درمی‌یابیم که ارزشهای کمی و سود خالص هرچه بیشتر بر ارزشهای کیفی سایه می‌اندازند و آنها را محو می‌کنند، زیرا که دست‌آخر فقط ارزشهای کمی است که نیازهای ما را برمی‌آورند.

در واقع اشیا از رهگذر مقایسه با این ابزار مبادله که می‌توان با آن همه چیز را سنجید معانی والای خود را از دست می‌دهند. پول «مشترک و همگانی» است زیرا معادل همه چیز است. فقط آنچه یکتا و بی‌مانند است بازشناخته می‌شود و شاخص است. هرآنچه با بسیاری برابر است حتی با پستترین آن بسیاران نیز برابر است و به همین سبب والاترینها را به سطح پستترینها فرو می‌کشد. این امر نتیجه و تراژدی هر نوع جریان هم‌سطح‌سازی است: این جریان مستقیماً به

سطح پستترین عنصر منتهی می‌شود زیرا والا همیشه می‌تواند به پستی درافتد اما به‌ندرت پستی والا می‌شود. از این رو با تبدیل‌پذیری یکسان عناصر ناهمگن به پول، ارزش درونی اشیا لطمه می‌بیند، بنابراین عوام حق دارند که به زبان خود شیئی خاص و شاخص را «بی‌قیمت» (priceless) بنامند.

«نگرش دلزده» (The bláse attitude) طبقات کامران فقط بازتاب روانشناختی همین واقعیت است. ذوقی درکی ظرافت و ویژه اشیا به دو دلیل به فتوا می‌گراید، اول، آنان اکنون دارای ابزارهای هستند که با آن علی‌رغم یکسانی بی‌رنگش می‌توانند اشیا بسیار متفاوت و ویژه را ابداع کنند و دوم، به همین سبب این پرسش که: «ارزش یک شیء چیست؟» رفته‌رفته جای خود را به این پرسش می‌دهد: «چقدر می‌ارزد؟». نگرش دلزده این است: دیگر به درجات و ویژگی اشیا با ذوقی مناسب آن درجات و اکثراً نشان نمی‌دهند بلکه آنها را در زمینه‌های همشکل و بی‌رنگ که دارای مراتبی نیست ارزیابی می‌کنند.

به هر تقدیر پول به‌طور فزاینده‌ای دارای این خصوصیت می‌شود و هرچه بر تعداد اشیایی که با آن معاوضه می‌شوند افزوده می‌شود از اهمیتی که قبلاً داشته کم می‌شود. به‌عنوان مثال حیطه جرمه نقدی محدودتر می‌شود. قانون آلمان کهن بدترین جنایات از جمله قتل نفس را با جرمه نقدی مجازات می‌کرد. از قرن هفتم به بعد می‌توانستند مکافات معصیت دینی را با پول بپردازند، در حالی که نظامهای حقوقی مدرن جرایم مالی را به خطاهای نسبتاً کم‌اهمیت محدود کرده‌اند. این امر نشان بی‌اهمیت شدن پول نیست بلکه برعکس کاملاً ناشی از گسترش یافتن آن است. پول از آنجا که اکنون معادل چیزهای بسیار بیشتری است و به همین سبب بسیار بیشتر فاقد تشخیص و رنگ شده است برای جبران موارد کاملاً خاص و استثنایی که در آن درونیت‌ترین و اساسی‌ترین جنبه‌های شخصیت ذیمدخلند نامناسب است. از آنجا که می‌توان همه چیز را با پول خرید پول دیگر نمی‌تواند نیازهای اخلاقی و دینی را که توبه بر آن استوار است برآورد.

دو جریان عمده تحول تاریخی در این نقطه به هم می‌رسند. اگر در جامعه‌ای بدوی برای تاوان قتل نفس پول پرداختند، این امر به دو معنا بود، یکی آنکه فرد و ارزش فردی هنوز شناخته نشده بود و هنوز مثل ایام بعد احساس نمی‌شد که فرد موجودی بی‌مثال و جان‌نشین‌نشده است (بعدهاً فرد با قاطعیت از گروه جدا شد). دوم، پول هنوز آنقدرها بی‌رنگ نشده بود که بر هر نوع معنای کیفی غلبه کند. تفکیک فزاینده آدمیان و به موازات آن بی‌رنگی فزاینده پول به هم رسیدند و مجازات قتل نفس با جرمه نقدی را غیرممکن ساختند.

دومین پی‌آمد مهم نظام پولی مسلط نیز در همین جهت قرار دارد یعنی سست شدن و

به زوال رفتن پول به سبب رشد معادله‌های آن. در نتیجه این امر گرایش به وجود می‌آید که پول را که فقط ابزاری برای کسب سایر کالاهاست، کالایی مستقل به حساب آورند، در حالی که پول در حقیقت میانجی است، پلی است که به کار رسیدن به هدف و مقصود خاصی می‌خورد و حلقه‌ای است از زنجیری طولانی، اگر در روان خود زنجیر را پاره کنیم پول به نقطه پایان و مقصد تبدیل می‌شود. از آنجا که اکثریت مردم مدرن در اغلب اوقات زندگی خود باید حواسشان را جمع در آوردن پول کنند، این عقیده قوت می‌گیرد که لازمه رسیدن به هر نوع شادمانی و خرسندی مشخص در زندگی تصاحب مقدار معینی پول است. پول به لحاظ درونی از پیش‌نیاز و ابزاری صرف به هدف غایی تبدیل می‌شود. هنگامی که این هدف تأمین شد، ناخرسندی و کسالت شدید متناوبی ایجاد می‌شود، این حالت را می‌توان در تجار بازنشسته‌ای که ثروتی اندوخته‌اند به نحوی بارز مشاهده کرد. اگر موقعیتهایی که باعث شدند فقط پول را ارزشمند بدانند از میان برود، آن‌گاه سرشت واقعی آن معلوم می‌شود و مشخص می‌گردد که پول ابزاری بیش نیست و اگر یگانه هدف زندگی قرار گیرد به چیزی بی‌مصرف و غیر ضروری بدل می‌گردد. پول پلی است برای رسیدن به ارزشهایی معین و آدمی نمی‌تواند روی پُل زندگی کند.

یکی از وجوه مشخص و مسائل مهم هر نوع فرهنگ والایی آن است که ابزار بر اهداف سلطه یابند و آن را «مستعمره» سازند. در این نوع فرهنگها، برخلاف فرهنگهای ابتدایی اعمال ساده و آشکار و مستقیم دیگر نمی‌توانند مقاصد مردم را برآورند. مقاصد مردم به تدریج آن‌چنان سخت و پیچیده و غریب می‌شوند که باید ابزار و وسائل رسیدن به آنها را در چندین سطح تدارک دید و مراحل چندی را برای رسیدن به آنها پیمود. با قدم اول اغلب نمی‌توان به هدف رسید، نه فقط ابزارهای مختلف مورد نیاز است بلکه به این ابزارها نیز نمی‌توان مستقیماً دست یافت، ابزارها متعدد و متنوعند و یکی لازمه دست یافتن به دیگری است، به کمک اینهاست که دست‌آخر می‌توان به هدف مشخص رسید. خطر بزرگ آن است که در هزار توری ابزارها گم شوند و هدف غایی را فراموش کنند. بنابراین هرچه شیوه و فن قلمروهای متفاوت زندگی بیشتر در هم تنیده و مصنوعی و ساختمانند می‌شود یعنی نظام و وسائل و ابزارها پیچیده‌تر می‌گردد، بیشتر احساس می‌شود که خود این امر اساساً هدف غایی است و لازم نیست فراتر از آن را جست‌وجو کرد.

این امر منشأ استواری تمام رسوم خارجی است که اساساً فقط ابزاری برای رسیدن به اهداف اجتماعی خاصی هستند اما همواره چنان می‌نمایند که انگار ارزشهایی فی‌نفسه و خودبسنده‌اند، و در عین حال اهداف چه‌بسا، مدت‌زمانی طولانی است که فراموش یا مبدل به اوهام شده‌اند. احساس تنش و انتظار و شدت قبل از فرج در مدرنیته خاصه در مراحل اخیر آن کاملاً نمایان

است انگار که لحظه موعود و قطعی یا آشکار شدن معنای واقعی و جوهر زندگی را باید تا مدتها انتظار کشید. این مسئله بدون شک نتیجه عاطفی اهمیت یافتن ابزارهاست، نتیجه اجبار رعایت فنون پیچیده زندگی که باید به ابزاری پس از ابزاری دیگر متوسل شد تا زمانی که هدفی واقعی که ابزارها بناست وسیله رسیدن به آنها باشند در افق آگاهی آنقدر پس رود که در پشت آن محو شود. اما هیچ ابزاری به اندازه پول دارای این خصوصیت نیست و هیچ شیئی ای که دارای ارزش ابزاری است با چنین توان و تمامیت و موفقیتی در تمامی موقعیتهای زندگی رشد نمی‌کند و به کعبه آمال ظاهری یا واقعی بدل نمی‌شود.

به سبب رشد عظیم تعداد اشیایی که با پول می‌توان به دست آورد اهمیت بسیاری به پول داده می‌شود و همین امر بر بسیاری از ویژگیهای بارز و یگانه زندگی مدرن پرتو می‌افکند. پول رضای کامل آرزوهای فردی را بسیار محتمل می‌سازد و فرد را برای رسیدن به آن اغوا می‌کند. پول ممکن می‌سازد که به اصطلاح با چشم به هم زدنی هر چه را خواستی می‌نماید فراهم کنند. پول میان انسان و آرزوهایش مرحله‌ای را واسط می‌سازد که نوعی مکانیزم آرامش‌بخش است و از آنجا که هر چیز دیگر را می‌توان با به دست آوردن این چیز فراهم ساخت این توهم را برمی‌انگیزد که همه چیزهای دیگر نیز به سهولت به دست آمدنی است. هر چه انسان به شادمانی نزدیکتر شود اشتیاق به آن فزونی می‌گیرد، زیرا که بیشترین اشتیاق و خواست ما را چیزی برمی‌انگیزد که هنوز صاحب آن نشده‌ایم اما به نظر می‌آید که هر چه بیشتر به آن نزدیک می‌شویم، نه چیزی که مطلقاً دور و دست‌نیافتنی است.

آرزوی عظیم انسان مدرن برای خرسندی و شادمانی را که کانت کمتر از شوپنهاور آن را بیان کرده است و در دمکراسی اجتماعی کمتر از امریکاگرایی فزاینده زمانه مشهود نیست، همین قدرت و نتیجه پول، پر و بال می‌دهد. به خصوص «طمع‌کار» بودن اقشار و افراد مدرن که می‌توان آن را محکوم ساخت و یا به سبب ایجاد انگیزه برای تحول فرهنگ خوش‌آمد گفت، بدین سبب فزونی گرفته است که اکنون چیزی وجود دارد که هر چیز خواستی را در خود نهفته است و فقط کافی است مثل کلید جادویی قصه‌های پریان آن را به دست آورد تا در تمامی لذات را به روی خود گشود.

بنابراین - و این نکته مهم است - پول برخلاف اهداف ثابت که همه آنها همیشه خواستی و یا دست‌نیافتنی نیستند، به هدف مطلق تبدیل می‌شود که ممکن است اصولاً هر لحظه در صدد کسب آن برآمد. این امر محرک مستمر انسان مدرن به فعالیت است، او اکنون دارای هدفی است که به محض این‌که سایر اهداف به آن مجال دهند، بالقوه همیشه در دسترس است. این امر سبب

بی‌تابی و تب‌آلودگی زندگی مدرن است که پول محرک آن است، محرکی که ماشین زندگی را مدام در حرکت نگه می‌دارد. شلایرماخر (Schleiermacher) تأکید کرد که آیین مسیح نخستین دینی بود که زهد یعنی اشتیاق به خداوند را به حالت دائمی روانی مبدل ساخت در حالی که در ایام قبلی حالت دینی به زمان و امکان خاصی محدود بود.

بنابراین آرزوی پول‌گرایی دائمی است که ذهن در اقتصاد پولی تمام‌عیار دارد. به همین سبب روانشناسان نمی‌توانند از این گلایه مدام، سرسری رد شوند که پول «خدا»ی دوران ما است. البته آنها می‌توانند بر این امر تأمل کنند و روابط مهمی را میان این دو مفهوم پیدا کنند زیرا روانشناسان صاحب این امتیازند که کفر نگویند. معنای عمیق مفهوم «خدا» عبارت است از به‌وحدت‌رسیدن عناصر متنوع و متضاد جهان، نیکلاس کوزایی (Nicholas of cusa) که خود روح مدرن اواخر قرون وسطا بود «خدا» را با واژه زیبای *Coincidentia oppositorum* وحدت اضداد توصیف کرده است. در این مفهوم است که تمام جنبه‌های عجیب و آشتی‌ناپذیر وجود به وحدت و هماهنگی می‌رسند و صلح و امنیت و غنای فراگیر احساس از آن ناشی می‌شود، اینها بخشی از مفهوم «خدا» و مفهوم «ما خدا را داریم» هستند.

احساسهایی که پول برمی‌انگیزد شباهتی روانشناختی با این مفهوم دارند. پول به‌طور فزاینده با بدل‌شدن به تجلی کامل و معادل مطلق تمامی ارزشها، به شکل مجرد بر تارک اشیا و چیزهای متعدد می‌نشیند و به کانونی بدل می‌گردد که در آنجا اشیا متضاد و بیگانه و دور از هم به یکدیگر برمی‌خورند و شباهتشان آشکار می‌شود. بنابراین پول عملاً به ما امکان تفوق بر اشیا خاص را می‌دهد و ما را از قدرت مطلق خود مطمئن‌سازد و به ما می‌قبولاند که همچون وجود متعالی می‌تواند هر شیء و چیز مادون خود را در هر لحظه برای ما حاضر سازد و قادر است به همه چیزها مبدل شود. تصاحب پول احساس امنیت و آرامش به‌وجود می‌آورد و ما را متقاعد می‌کند که همه ارزشها به آن ختم می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت که این احساس و اعتقاد از حیث روانشناختی محض باعث می‌شود که همه اشیا در یک سطح قرار گیرند و این امر نیز دلیل موجهی است بر این‌که شکوه کنند پول در عصر ما به «خدا» مبدل شده است.

سایر نشانهای بارز انسان مدرن که جهت دیگری دارند از همین منبع سرچشمه می‌گیرند. اقتصاد پولی ضرورت عملیات مستمر ریاضی را در زندگی روزمره باعث می‌شود. زندگی بسیاری از مردم با معین و توزین و محاسبه کردن و فروکاستن ارزشهای کیفی به ارزشهای کمی می‌گذرد. این امر یقیناً به سرشت عقلانی و محاسبه‌گر ایام جدید کمک می‌کند که در قیاس با آن ایام قدیمتر بیشتر غیرارادی و کل‌گرا و عاطفی بودند. بنابراین از رهگذر ارزشگذاری پولی،

مرزبندیهای دقیقتر و باریکتری در زندگی مردم به وجود می‌آید و به مردم می‌آموزد که هر ارزشی را تا دینار آخر معین و مشخص سازند. هنگامی که اشیا را به‌طور مستقیم برابر یکدیگر قرار دهند - و به مخرج مشترک پول فرد نگاهند - مقایسه‌ای تک به تک و تخمینی میان واحدهای آنها به‌عمل می‌آید. دقت و درستی و باریک‌بینی در روابط اقتصادی زندگی - که البته به عناصر دیگر نیز سرایت می‌کند - با گسترش اقتصاد پولی گسترده می‌شود اما این خصوصیات دیگر به کار شیوه زندگی پرجلال و جبروت نمی‌آیند.

استفاده مداوم فزاینده از واحدهای پولی خردتر همان اثر را دارد و مبشر گسترش اقتصاد پولی است. تا سال ۱۷۵۹ بانک انگلستان اسکناس ۲۰ پوندی به جریان نیانداخته بود، اما از آن زمان به بعد تا اسکناس ۵ پوندی پایین آمده و به جریان انداخته است. نکته مهم اینکه تا سال ۱۸۴۴ اسکناسها قبل از آنکه خُرد شوند به‌طور متوسط ۵۱ روز و در قیاس با آن در سال ۱۸۷۱ فقط هفت روز گردش می‌کردند. بنابراین در طول ۲۷ سال نیاز به پول خُرد تقریباً ۲۵ درصد افزایش یافت. مردم در جیبهایشان پول خُرد حمل می‌کنند و با آن می‌توانند فوراً انواع چیزهای کوچک را اغلب از روی هوس خریداری کنند، همین امر باید صنایع را تشویق کند که از این امکان سود برند. این امر و به‌طور کلی خُردشدن پول به مبالغ بسیار جزئی مطمئناً به اسلوب سبکسرانه زندگی بیرونی و خاصه به حوزه‌های زیباشناختی زندگی مدرن و همچنین به افزایش تعداد چیزهای پرزرق و برق و مبتذلی که ما با آنها زندگی خود را می‌آزاییم، کمک کرده است.

صحت و دقت - یعنی مثل ساعت کارکردن - که با گسترش نظام پولی در روابط خارجی مردم شیوع پیدا می‌کند به‌هیچ‌وجه به همان اندازه در وجدان درونی و اخلاقی شیوع پیدا نمی‌کند. اعمال پست و والا برای پول که سرشت عینی و بی‌اعتنا دارد یکی است اما در موارد دیگر ساخت و ویژه‌اشیایی که مبادله می‌شوند و روابط فردی افراد با آنها مانع این بی‌اعتنایی می‌شوند. به همین سبب زمانی که پای پول در میان است اشخاصی که معمولاً صادق هستند ممکن است در «اقدامات» فریب‌آمیز شرکت کنند و یا مردمان بسیاری با صداقت کمتر و ریب و ریای بیشتری وارد معاملات پولی شوند. نتیجه نهایی یعنی پول از ریشه‌های خود نشانهای اندکی دارد، در حالی که سایر اشیا از آنجا که خاصتر هستند و کیفیات بارزتری دارند ریشه‌های خود را به‌صورت عینی یا روانشناختی نشان می‌دهند. ریشه‌ها در این اشیا هویدا هستند و اشیا ریشه‌هایشان را به‌یاد می‌آورند. اما هنگامی که عمل به اقیانوس بزرگ پول جاری شد دیگر بازشناختنی نیست و آنچه از آن بیرون می‌آید شباهتی به آنچه وارد آن شده است، ندارد.

پرداختن به این نتایج خاص گردش پول را بس می‌کنم و مقاله را با تذکارتی کلی در باره ارتباط کلی پول با خصایص عمیق و مایه‌های اصلی فرهنگمان تمام می‌کنم. اگر کسی خطر کند و بخواهد خصوصیت و بزرگی زندگی مدرن را خلاصه کند، احتمالاً چنین می‌تواند خلاصه کند: محتوای معرفت و عمل و شکل‌بندی آرمانها از حالتی استوار و اصولی و ثابت به حالت تحول و حرکت و ناستواری درمی‌آید. فقط نگاهی به سرنوشت عناصری از زندگی که زیر چشمان ما قرار دارند، کاملاً نشان می‌دهد که ما از آن حقایق مطلقه که مخالف تحول هستند صرف‌نظر می‌کنیم و با رضامندی معرفت خود را در معرض تغییر و گسپی برداری و تصحیح مدام قرار می‌دهیم - معنای تأکید مستمر بر تجربه‌گرایی Empiricism چیزی به جز این نیست.

دیگر گمان نمی‌رود که انواع ارگانیزمها مخلوقاتی هستند که طرح خلق آنها تا ابد ریخته شده است بلکه می‌پندارند که آنها مراحلی از «تحول» هستند که تا ابد در جریان است. این گرایش از پستترین جمادات تا والاترین نیروهای معنوی را شامل می‌شود. علم طبیعی مدرن به ما می‌آموزد که سختی ماده را به آشوب کوچکترین ذرات فرد بکاهیم. اکنون درمی‌یابیم که آرمانهای پایدار اعصار گذشته که زمانی می‌پنداشتند تغییر و تضاد را در بنیاد آن راهی نبوده است تحت تأثیر شرایط تاریخی به وجود آمده‌اند. مرزهای لایتغیر گروههای اجتماعی هرچه بیشتر در حال محو شدن هستند. خطوط میان کاستها و طبقات و سنتها به‌طور فزاینده‌ای در حال شکستند - چه به‌سود باشد چه به زیان - و شخص می‌تواند در موقعیتهای متفاوت و متغیر قرار گیرد و در سیلان اشیا اندیشه کند.

سلطه پول جزوی از این جریان بزرگ و واحد زندگی است که فرهنگ فکری و اجتماعی مدرنیته آن را در برابر فرهنگ قرون وسطا و عهدکهن برجسته می‌سازد و هم خادم آن است و هم مخدوم آن. اشیا که با ابزار مبادله کاملاً بی‌رنگی که هیچ‌نوع تعینتی نمی‌پذیرد معادل قرار می‌گیرند و هر لحظه می‌توان آنها را با آن ابزار مبادله کرد ساییده و نرم می‌شوند و به تعبیری سطح زبرشان صاف می‌شود و یکسان‌سازی مداومی میان آنها رخ می‌دهد. گردش یا دادن و گرفتن آنها با آهنگ کاملاً متفاوتی در قیاس با ایام سلطه اقتصاد تهاتری انجام می‌گیرد. اشیا بی‌کلی که به‌نظر می‌آمدند و رای مبادله قرار دارند مدام به جریان ناآرام آن فرو می‌غلتند. برای نمونه فقط یک مثال ساده می‌آورم: ارزش متزلزل مستغلات از زمان سلطه پول. از زمان ظهور اقتصاد پولی همان استواری که به ناستواری تبدیل شده است و مشخصه کل فلسفه مدرن به‌شمار می‌رود به جهان اقتصاد نیز رخنه کرده است، جهانی که اگرچه بخشی از کل جنبش است نماد و بازتاب کل آن نیز به‌شمار می‌رود.

در اینجا فقط می‌توان خاطر نشان کرد که پدیده‌ای مثل اقتصاد پولی به‌رغم آنکه از قوانین درونی خاص خود پیروی می‌کند از همان ضرباهنگی تبعیت می‌کند که تمام جنبشهای معاصر، حتی بعیدترین آنها را در فرهنگ معاصر نظم می‌بخشد. برخلاف ماتریالیسم تاریخی که کل جریان فرهنگ را به وضعیتهای اقتصادی وابسته می‌کند، بررسی پول می‌تواند به ما پیامورد که شکل‌بندی اقتصادی می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای بر کلّ حالت روانی و فرهنگی دوران داشته باشد. خود شکل‌بندی اقتصادی نیز از گرایشهای همشکل uniform بزرگ زندگی تاریخی تبعیت می‌کند که سرچشمه‌ها و انگیزشهای غایی آن رمزی سربه‌مهر است.

اگر این مشابهتها و پیوندهای عمیق آشکار سازد که نظام پولی شاخه‌ای است روئیده از همان ریشه‌ای که سایر گلهای فرهنگ ما نیز از آن روئیده‌اند، پس آدمی می‌تواند در برابر شکوه‌ها به خود تسلی دهد، خاصه شکوه نگرهبانان ارزشهای معنوی و عاطفی، شکوه آنانی که از تخریب این ارزشها به دست نظام مالی می‌نالند، زیرا هرچه معرفت ما از این ریشه بیشتر تغذیه کند به همان اندازه روابط اقتصاد پولی با جنبه‌های مثبت و منفی فرهنگ، آشکارتر می‌شود. بنابراین اقتصاد پولی مثل تمام نیروهای تاریخی به نیزه‌ای اسطوره‌ای مانده است که می‌تواند زخمهایی را که می‌زند خود شفا دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مأخذ:

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Georg Simmel, Money in Modern Culture, in, Theory, culture and Society, Sage, Vol. 8, 1991, pp. 17-31.